



## و سازه های ناقص هویت ملی



حمزه واعظی

(ناروی)

(بخش شانزدهم)

هزاره ها توسط امیر عبدالرحمن، بارزترین نمونه تاریخی بود که تجربه مطمئنی از غلبه روانی و سلطه سیاسی پشتون ها بدست داد. این فاکتور سیاسی - تاریخی در عین مشتعل نمودن خصومت ها به شکل یک عقده فروخوده اجتماعی، سبب ساز سکوت و سکون اجباری بسیاری از ملیت ها و اقوام کشور گردیده و آن ها را تحت حاکمیت اقتدار زمامداران سیاسی قرار داد. به همین دلیل، حکومت ها نتوانستند و یا نخواستند شرایط و زمینه های همسان سازی فرهنگی ملیت ها را مساعد ساخته و از تألیف پاره ای از فرهنگ های مختلف، سازه های فرهنگ کلان ملی را تکمیل نمایند و از برآیند آن، روابط و مناسبات و ساکنان کشور را نظم، قاعده و اعتبار ببخشند؛ اما با این حال، سایه ی اقتدار و سلطه سیاسی یک جانبه ی حکومت های اقتدارگرا و قوم اندیش، حداقل توانست از بروز رویاروی های گسترده، بحران آفرین و همه گیر و مداوم جلوگیری کند. بنابراین، روابط اجتماعی ساکنان کشور که دارای پاره فرهنگ های متفاوت هستند، تا قبل از سال ۱۳۵۸ دارای خصایص و منحنی های زیر بوده است:

۱- تفاوت های نژادی، زبانی، و مذهبی، اقوام مختلف را دارای پاره فرهنگ های متفاوتی ساخته بود.

شهرهای کشور حاکم است. به عنوان مثال در شهرهایی بزرگ مثل کابل، مزار قندهار و هرات، بافت جمعیتی اقوام به گونه ای است که به راحتی از هم تفکیک و در مناطق مشخصی توزیع شده است. مثلاً در کابل، در مناطق غرب کابل عمدتاً هزاره ها سکونت یافته اند، در مناطقی مثل خیرخانه و کارته نو و دهمزنگ تاجیک ها تمرکز پیدا کرده اند و در مناطقی مثل پلچرخی، چهارآسیاب و پغمان عمدتاً پشتون ها زندگی می کنند. این شهر نشینان علی رغم روابط متقابل و نیازمندی های ناگزیر شهر نشینی، بافت فرهنگی و خصوصیات قبایلی خود را نیز حفظ کرده اند.

تا قبل از سال ۱۳۵۷ ناسازگاری های اجتماعی در روابط اقوام و قبایل افغانستان به صورت تقابل گری های خفیف و خفته ی اجتماعی وجود داشت، و فقط در مقاطع خاصی تبدیل به یک بحران عمومی و خشونت های غیر قابل مهار می گردید. ولی به زودی توسط زمام داران پشتون سرکوب می شد. این سرکوب ها موجب پذیرش برتری و غلبه سیاسی - روانی پشتون ها بر اقوام دیگر شده و نوعی حقارت اجتماعی را بر آن ها تحمیل کرد. این ناتوانی و ضعف سیاسی، عملاً روح تسلیم پذیری و حاشیه نشینی مداوم را بر اقوام غیر پشتون چیره ساخت. سرکوب

... زندگی قبایل، تحت تاثیر آیین ها و هنجارها و سنت های بسته ی درونی، شکل و شمایل می گیرد. این سنت ها و آیین ها، ارزش ها و رفتار های کاملاً محدود کننده و الزام آوری را بر زندگی اجتماعی قبایل تحمیل ساخته است. ارزشها و رفتارهایی که عمدتاً متقابل و متفاوت با همدیگرند. این تقابل و تفاوت در حوزه ی روابط اجتماعی اقوام، منجر به چندگانگی، بیگانگی و ناخوشاوندی اجتماعی گردیده است. در زندگی روستایی، این نمودار به دلیل بافت خاص محیطی و تفکیک زیست گاه ها و نیز سادگی زندگی اجتماعی و اقتصادی، پررنگ تر و پیچیده تر می نماید. اما در شهر ها به دلیل نیاز های متقابل، تجارت، بازار و زندگی مختلط و مترکب، فرهنگ ها، سنت ها، و آیین ها کم و بیش متأثر از همدیگر گردیده و به تدریج به اختلاط و همانندی متمایل شده است. از همین رو، میزان حساسیت ها و تعصبات قومی، مذهبی و نژادی در شهرها کمتر از روستاها تبلور و تظاهر می یابد. اما از آنجا که اولاً زندگی شهر نشینی در افغانستان محدود بوده و درصد کمی از جمعیت افغانستان را احتوا بخشیده و ثانیاً شهر نشینی به مفهوم مدرن در افغانستان مجال گسترش و تطابق پیدا نکرده، هنوز رگه هایی از روح قوم محوری و زندگی قبایلی در بافت زندگی اجتماعی

**در طول دوره ی جهاد، نمونه های فراوانی از همکاری و همخوانی سیاسی در میان اقوام به ثبت رسیده است: رفت و آمد آزادانه در مناطق همدیگر، داد و ستد های اقتصادی متقابل، پناه گزینی در مناطق یکدیگر، اعتماد متقابل در روابط اجتماعی و مهمتر از همه عضویت آزادانه در احزاب سیاسی برای مجاهدین بدون ملاحظاتی قومی، نژادی و عشیره ای و همکاری های نظامی میان گروه های مختلف قومی از جمله مثال های است که در حوزه ی روابط اجتماعی جدید گروه های قومی تبارز یافته بود.**

سیاسی، رهبران جهادی و متولیان فرهنگی و مذهبی سازمان می یافت هیچ گاه به عنوان یک پروسه ی هدفمندانه و اندیشمندانه دنبال نشد. بدین جهت، روابط و زمینه هایی که در دوره ی جهاد در نتیجه ی یک حس مشترک دینی و هدف های سیاسی به وجود آمده بود به دلیل مقطعی و احساسی بودن، پس از پایان دوره ی جهاد، دچار تزلزل و بازهم تنش گردید و نتوانست به تبلور یافتن مؤلفه ها و عناصر هویت ملی کمک مؤثر و مداوم انجام دهد. چهارده سال جهاد، بستری فراهم ساخت که اقوام و قبایل کشور موقتا "خصومت ها، تنگ چشمی ها و برتری جویی های نژادی و مذهبی گذشته را فراموش و بر محور دو عنصر «ملیت» و «دینیت» افغانستانی خویش تأکید و تمرکز نمایند. دفاع از سرزمین و مقابله با آنچه به نام خطرات دینی تصور می شد، اتباع و اقوام مختلف را برای مدت چهارده سال در یک صف هم جهت قرار داد. هرچند این صف، از همگونی و هم رنگی عمیق و سازمان یافته برخوردار نبود؛ اما آزمایش جدید و تجربه ای تازه در روابط و تعامل اجتماعی جامعه ی افغانستان به شمار می رفت. در این رویکرد بدیع، از یکسو ساخت طبقاتی، قشر بندی ها و پایگاه های درون قومی تغییراتی عمده پیدا کرد و از سوی دیگر، معیارها، دیدگاه ها و باورهای ذهنی و رفتاری رایج و متقابل میان اقوام و ساکنان کشور دگرگونی یافت. در این تحول جدید، منفذهایی تازه در روابط افراد و اقوام گشوده شد. یک فرد هزاره به راحتی می توانست در مناطق پشتون نشین رفت و آمد و یا حتی سکونت و داد و ستد نماید. یک تاجیک به سهولت می توانست در مناطق ازبک نشین به سکونت و تجارت بپردازد. فراتر از این، بسیاری از هزاره ها به عضویت احزاب پشتون مثل حزب اسلامی حکمتیار، حرکت انقلاب، جبهه نجات ملی و یا به عضویت جمعیت اسلامی که تحت رهبری تاجیک ها بود در آمده بودند. به عنوان مثال می توان از عضویت عناصر ذی نفوذ هزاره مثل صفدر بیگ بندر، ابراهیم بیگ لعل (بچه ملنگ)، باشی حبیب جاغوری در حزب اسلامی و

احساس خطر عمومی نسبت به عقاید و آموزه های دینی، موج بیدرنگ و بی تأملی را در جهت بسیج انگیزه ها و عواطف به وجود آورد. این احساس خطر، انگیزه و نقطه مشترکی شد که اقوام و ساکنان مختلف کشور حول یک محور مشترک گرد آیند. این همایش سیاسی، هرچند بر مبنای احساسات و متکی بر پندارهای دینی بود اما زمینه های مثال زدنی از پیوند خوردگی سیاسی و تعامل اجتماعی را پدید آورد. توافق بر «مقدس» بودن جنگ علیه نیروهای شوروی و رژیم مورد حمایت آن، گزینش مشترکی بود که علایق و همسویی و هم اندیشی بر محور هدف کلی و مشترک را پدیدار سازد. فراموشی خصومت ها، کم رنگ شدن علایق قومی و کاسته شدن عصبیت های عشیره ای و قبایلی از نمودهای پدیداری ذهنیت جدید اجتماعی در میان اکثریت جامعه افغانستان بود که روابط اجتماعی جدیدی را در میان اقوام و ساکنان کشور گشود. در طول دوره ی جهاد، نمونه های فراوانی از همکاری و همخونی سیاسی در میان اقوام به ثبت رسیده است: رفت و آمد آزادانه در مناطق همدیگر، داد و ستد های اقتصادی متقابل، پناه گزینی در مناطق یکدیگر، اعتماد متقابل در روابط اجتماعی و مهمتر از همه عضویت آزادانه در احزاب سیاسی برای مجاهدین بدون ملاحظات قومی، نژادی و عشیره ای و همکاری های نظامی میان گروه های مختلف قومی از جمله ای مثال هایی است که در حوزه ی روابط اجتماعی جدید گروه های قومی تبارز یافته بود. تداوم و تکامل چنین روابطی می توانست به شکل یافتن همانندی و همزبانی ملی در جامعه متکثر افغانستان بیانجامد و به تدریج ساختار ذهنی و بافت فرهنگی این کشور را تغییر داده و مؤلفه های فرازمندی از تجانس، شبیه سازی و وفاق پروری را در روابط ملی فراهم آورد. ترویج و تکمیل این برآیند، نیازمند تکوین یک آگاهی فرهنگی و گشایش ذهنیت اجتماعی بود که بتواند یک «عزم ملی» در بستر روابط شفاف اجتماعی ایجاد کند؛ اما متأسفانه چنین عزمی که می باید از سوی گروه های

۲- فقر سواد و فرهنگ، باعث رواج عصبیت قومی و احساسات قبیله ای محوری گردیده و قبایل مختلف را درون گرا، بسته و سنت سالار ساخته بود.  
۳- نظام بسته قوم محوری، عملاً "مجاری ارتباط، مراودات و تعامل اجتماعی را میان اقوام و پیروان مذاهب و ادیان مختلف ساکن کشور بسته بود.  
۴- نظام های سیاسی حاکم، کوشش و پویش فریخته ای در جهت هماهنگ سازی فرهنگی و ایجاد تلفیق و پیوندگری مشترکات فرهنگی و اجتماعی میان اتباع کشور انجام نداده است.  
۵- روابط اتباع کشور، منطق و پروسه ی نهادینه مند و قابل اعتمادی از تعامل و توازن اجتماعی را نشان نداده است. این روابط عموماً و عمدتاً بر پایبندی های عصبیت آمیز قومی، حساسیت ها و حسادت های نژادی، بیگانگی ها و جدا اندیشی های زبانی و تقابل گری ها و معاندت های مذهبی صورت بسته بود.

## سال ۱۳۵۷:

### برشی از یک تاریخ.

استقرار رژیم کمونستی در سال ۱۳۵۷ و متعاقب آن ورود ارتش سرخ شوروی به افغانستان، فاز جدیدی در زندگی اجتماعی و روابط و مناسبات ملی گشود. تأکید و پافشاری کمونیست های حاکم برگسترش و تحمیل آموزه های سیاسی و ایدئولوژیک خود بر جامعه سنتی افغانستان و تلاش و کوشش شتابزده، و ناسنجیده بر تغییر ساختار های اجتماعی و ذهنی توده ها و مهمتر از آن، توسل و اتکا بر نیروی بیگانه در جهت تحکیم پایه های قدرت و حاکمیت خویش در سطح ملی، عوامل و زمینه هایی را فراهم آورد که نیرو های مذهبی به راحتی بتوانند با تحریک احساسات مذهبی بستر یک قیام آشوب و بزرگ و مهار ناپذیر را مهیا سازند.

**متأسفانه عزمی که می باید از سوی گروه های سیاسی، رهبران جهادی و متولیان فرهنگی و مذهبی سازمان می یافت هیچ گاه**

**به عنوان یک پروسه ی هدفمندانه و اندیشمندانه دنبال نشد.**

**بدین جهت، روابط و زمینه هایی که در دوره ی جهاد در نتیجه ی یک حس مشترک دینی و هدف های سیاسی به وجود آمده بود**

**به دلیل مقطعی و احساسی بودن، پس از پایان دوره ی جهاد، دچار تزلزل و بازهم تنش گردید.**

حاجی سلیمان وکیل در جبهه نجات ملی تحت رهبری صبغت الله مجددی و شهید نیک محمد خان هزاره در بادغیس در جمعیت اسلامی نام برد. همچنین عده ای زیاد از مجاهدین ازبک تحت رهبری حرکت انقلاب که عمدتاً متشکل از پشتون ها بود، فعالیت و عضویت داشتند. انجنیر نسیم مهدی از مجاهدین نام آشنای ازبک، عضو فعال حزب اسلامی حکمتیار بود. تعدادی زیاد از فرماندهان و مجاهدین پشتون نظیر قاری بابا در غزنی، ملانقیب در قندهار و ملا عبدالواحد باغرانی در هلمند در جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی تاجیک عضویت داشتند. متقابلاً فردی متشخص مثل صبور فرید از تاجیک ها، عضو فعال حزب اسلامی بود.

عضویت در احزاب، هرچند عمدتاً بر مبنای انگیزه ها و منافع سیاسی تنظیم می گردید؛ اما اولاً این گونه افراد به صورت انفرادی تلقی نمی شدند، بلکه مجموعه ای از عناصر و گروندگان را باخود همراه داشتند و ثانیاً نفس حضور عناصری از یک گروه قومی در میان حزب و مجموعه های متعلق به گروه قومی و مذهبی دیگر، حساسیت ها، بدبینی ها و ستیزه گریهای دیرینه ی اقوام را دچار تنزل و تزلزل می ساخت و به نحوی ملموس از بدخواهی ها و کینه توزی های متقابل می کاست. (ادامه دارد)

### ادامه از دموکراسی ...

گردیده است. از شما می پرسم: این نوع نظام های جمهوری که اولاً رهبر آن کشورها باید در جریان یک انتخابات آزاد و مردمی تعیین گردند و دوماً هر رئیس جمهور بعد از یکی دو دوره ی محدود و معین که در قانون اساسی آن کشور پیش بینی شده است باید کنار رود و فضای سیاسی کشور را برای استعداد ها و شخصیت های دیگر آماده ی خدمت گذاری سازد تا ملت از اندیشه، تخصص و تجربه ی دیگران هم بهره مند گردد. حال اگر در کشوری چنین نشود و یک رئیس جمهور، مصرانه بخواهد برای همیشه قدرت را در قبضه داشته باشد. فرق این نوع نظام جمهوری، با نظام پادشاهی در چیست؟

من نظام های پادشاهی مشرق زمین را با همه ی عقب گرا بودن شان، حد اقل از نظر ماهیت صادق تر می دانم. چون آن چه هستند، خود را به جامعه می نمایانند. بر این نوع دموکراسی ها چه نامی می توان گذاشت جز دموکراسی های مسخ شده و از محتوا تهی گشته.

(ادامه دارد)